

مقدمه مترجم



اندیشمندان بسیاری، از دوره‌های پیشین اندیشه فلسفی گرفته تا دوره کنونی، در پی آن بوده‌اند که از طریق بنیانهای عقلی خدشه ناپذیر، به اثبات وجود خداوند بپردازند، اما اینکه آنها چه مقدار در هدف خویش، موفق بوده‌اند و اینکه به چه اندازه می‌توان به ثمره فکری آنان تکیه نمود، بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، اما شاید بتوان گفت که شمار زیادی از این برهانها، نقطه آغازین خویش را از جایی شروع کرده‌اند که بداهت آن از نگاه تیزبین عقل در امان نبوده و همواره مورد تردید واقع شده است (همچون برهان امکان و وجوب که نقطه آغازینش، بدیهی دانستن وجود ممکن است). این کاستی، زمینه را برای شکل‌گیری برهان هستی‌شناختی هموار نمود. این برهان از بدیهی‌ترین نقطه، حرکت خویش را آغاز می‌کند: «من». آیا به راستی کسی را می‌توان یافت که وجود خویش را انکار کند؟ خیر و اگر چنین کسی پیدا شود بی‌شک (آگاهانه یا ناآگاهانه) اقدام به اثبات خویش کرده است؛ زیرا اقدام به انکار چیزی نموده که پیشاپیش آن را پذیرفته است (چون در قضیه «من نیستم» تصور موضوع قضیه (من) مقدم بر تصور محمول است). اما از وجود من چگونه می‌توان به وجود خدا رسید؟ برهان هستی‌شناختی بر این باور است که هر فردی اگر به درون من خویش و مفاهیم موجود در آن بنگرد، به این نتیجه خواهد رسید که مفهوم «یک هستی کامل اعلی» را به طور فطری در خود دارد و اگر کسی هم بدان واقف نباشد، فعلیت فطرت او به تأخیر افتاده یا

برایین

کلمنت دور

مترجم اندیشه فلسفی

فازة التحصيل رشته فلسفه و عرفان اسلامی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه در دانشگاه علامه طباطبائی

taheri_nori@yahoo.com

دچار خدشه شده است.

حال که مفهوم «هستی کامل اعلی» در من هر انسانی یافت می‌شود و هیچ فردی هم نمی‌تواند من خود و مفاهیم آن را انکار کند، پس دیگر می‌توان برهان را آغاز کرد. برهان هستی‌شناختی در پی آن است که از تحلیل همین مفهوم خداوند، وجود عینی او را نتیجه بگیرد. برهان هستی‌شناختی یاد و خاطره «برهان صدیقین» را در ما زنده می‌کند که اولین بار، نابغه ایرانی و فیلسوف مسلمان، حکیم ابوعلی سینا، در هزار سال پیش آن را به عالم اندیشه هدیه کرد. این برهان هم به مانند برهان هستی‌شناختی، ما را بر آن می‌دارد تا از توجه به مفهوم «وجود»، مفهوم «وجود وجود» را دریابیم.

پایان سخن اینکه برهان هستی‌شناختی در مغرب زمین از آنسلم قدیس آغاز شده و شاکله اصلی خود را مدیون دکارت است. در این مقاله نگارنده تلاش می‌کند تا به بررسی برهان نام برده، بپردازد.

برهانهای اقامه شده در جهت تصور یک هستی کامل اعلی (supremely perfect being) تا اثبات چنین موجودی که به وسیله کانت (kant) «برهان هستی‌شناختی» نامیده شده است، اولین بار توسط آنسلم قدیس (St Anselm) در دو کتابش به نامهای گفتگو با غیر (proslogion) و پاسخ به گانیلو (Guanilo)، شرح داده شده‌اند. جان دانس اسکات (John Duns Scotus)، توماس آکویناس قدیس (St Thomas Aquinas)، رنه دکارت (Rene Descartes)، باروخ اسپینوزا (Baruch Spinoza)، گاتفرید لایبنیتس (Gottfried Leibniz) و ایمانوئل کانت، همگی مقالاتی اساسی در زمینه براهین هستی‌شناختی تألیف کرده‌اند. علاوه بر این، در قرن بیستم، مقالات مهمی از چارلز هارت شورن (Charles Hartshorne)، نورمن ملکلم (Norman Malcolm)، جیمز راس (James Ross)، آلون پلانتنینجا (Alvin Plantinga) در این زمینه به رشته تحریر در آمده است.

ممکن نیست که در مجال این مقاله جهت ادای حق این متفکرین تلاشهایی را آغاز کنیم. من ترجیحا یک تقریر از برهان هستی‌شناختی را که به وسیله دکارت در قرن هفدهم (رجوع شود به مقاله ۱۲ با عنوان الهیات فلسفی جدید پیشین early modern philosophical theology) در نظر می‌گیرم.

این تقریر هرچند خیلی مختصر است، اما در برگیرنده گوهر تمام براهین هستی‌شناختی است. دکارت در تامل پنجم (Meditation V) چنین استدلال می‌کند: «تناقض در تصور ما از خدایی

(یعنی موجود کامل اعلایی) که وجود ندارد (یعنی موجودی که کمالی مشخص را ندارد) کمتر از تناقض در تصور یک کوه بدون دره (دامنه) نیست» و نتیجه می‌گیرد که وجود از او جدا ناپذیر است بنابراین، او واقعا وجود دارد. دکارت در جواب فرد منتقدش پاسخ داد که منظورش از «یک کوه بدون دره» همان سربالایی سراسیب است بدون یک سرا پائینی سراسیب)

بحث ذیل توضیح بیشتر این برهان است.

۱. تصور یک هستی کامل اعلی، تاحدودی تصور شخصی است که تمام آن صفاتی را دارد که بهتر است شخص آنها را توأم باهم داشته باشد تا اینکه جدای از هم داشته باشد. حکمت و قدرت دو مثال هستند. (می‌گوییم «توأم» زیرا مثلا، قدرت بدون همت یک کمال نیست.)

۲. تصور وجود، تصور چنین صفتی است.

۳. همچنین این حقیقتی تعقلی است که هستی کامل اعلی، صفت وجود را داراست.

۴. بنابراین، هستی کامل اعلی وجود دارد.

از زمان کانت به بعد شمار زیادی از فیلسوفان، به رد براهنهایی از این قبیل پرداخته‌اند به این دلیل که وجود، صفتی برای اشخاص نیست، اما پذیرفته شده است که گوتلوب فرگه (Gottlob Frege) در

برهان
هستی‌شناختی یاد
و خاطره «برهان
صدیقین» را در
ما زنده می‌کند
که اولین بار، نابغه
ایرانی و فیلسوف
مسلمان، حکیم
ابوعلی سینا، در هزار
سال پیش آن را به
عالم اندیشه هدیه
کرد. این برهان
هم به مانند برهان
هستی‌شناختی، ما
را بر آن می‌دارد تا
از توجه به مفهوم
«وجود»، مفهوم
«وجود وجود» را
دریابیم



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجموعه علوم انسانی

فرض اینکه وجود، صفتی درباره تصورات است؛ یعنی صفتی وجودی که مصداق خارجی یافته است برحق بود. (مقاله ۲۷ رابینید) وجود و تفسیر من از برهان دکارت (آن را «OA1» بنامید) چنانکه ذیلا می آید می تواند، تقریر جدیدی در این باره باشد.

۱.تصوریک هستی کامل اعلی، تصور موجودی است که تمام صفات کمال آفرین متعالی را دارد.

۲.تصوری که در باره فهم چنین موجودی که مصداق خارجی یافته است، می آید تصور یک صفت کمال آفرین متعالی است (یعنی صفتی که برای کمال متعالی لازم است هرچند که کافی نیست).

۳.اینکه تصور یک هستی کامل اعلی مصداق خارجی یافته است، حقیقتی عقلی می باشد.

۴.تصور هستی کامل اعلی مصداق خارجی یافته است، یعنی هستی کامل اعلی وجود دارد.

برای اقتصار کلام، این حرف را برای همیشه می گویم که تصور یک هستی ضرورتا موجود، تصور صفتی است که بهتر است هستی کامل اعلی آن را داشته باشد تا اینکه فاقد آن باشد.

ایراد دیگر به OA1 این است که برهان وجودی به برهان زیر شبیه است:

a.تصور سنتور(CENTAUR)، تصور موجودی است با بالاتنه یک موجود انسانی و پایین تنه طبیعی یک اسب.

b.تصور پایین تنه طبیعی یک اسب، تا حدودی، تصور چیزی است که یک دم دارد.

c.اینکه سنتورها دم دارند یک حقیقت عقلی است.

d.بنابراین، سنتورها دم دارند.

واضح ترین بیان این است که تمام آنچه مرحله (c) آن را تضمین می کند این قضیه شرطی است که اگر سنتورهایی وجود دارند آن گاه دم دارند؛ زیرا مطمئنا مراحل a تا c (یعنی مراحلی که همه صادقند) این حق را به ما نمی دهند تا نتیجه بگیریم که در حقیقت سنتورهایی وجود دارند.

اما اکنون، با دلیلی مشابه تمام مراحل ۱ تا ۳ از OA1 که ما را در گرفتن نتیجه مذکور مطمئن می سازد، این است که اگر یک هستی کامل اعلی وجود داشته باشد، آن گاه هستی کامل اعلی وجود دارد و اینکه بتوانیم نتیجه بگیریم که حقیقتا یک هستی کامل اعلی وجود دارد، مانند: فریادی از راه دور است.

مطلب ذیل پاسخی است به ایراد مذکور که جمالتی به صورت «S، P است» حقیقتی عقلی را نشان می دهند. اگر تنها اگر گفته شود، این واقعیت که آنها حقیقتی رانشان می دهند، تماما مبتنی بر تصور S و تصور P باشد. بنابراین، توضیح این واقعیت که «سنتورها دم دارند» وقتی حقیقتی عقلی را نشان می دهد که تماما مبتنی بر تصور یک سنتور و تصور داشتن یک دم باشد، اما این اشتباه است که بگوییم اینکه «اگر یک هستی کامل اعلی وجود داشته باشد، آن گاه او وجود دارد» تماما مبتنی بر تصور یک هستی کامل اعلی و تصور یک وجود است. تصور یک هستی کامل اعلی به هیچ وجه بیانگر حقیقتی نیست که با آن جمله بیان شد بنابراین، بایسته است تا آن جمله قضیه ای درخور را بیان کند. ما نمی توانیم

تصوریک هستی کامل اعلی، تصور موجودی است که تمام صفات کمال آفرین متعالی را دارد. تصویری که در باره فهم چنین موجودی که مصداق خارجی یافته است، می آید تصور یک صفت کمال آفرین متعالی است. (یعنی صفتی که برای کمال متعالی لازم است هر چند که کافی نیست)



جایگزین‌های به لحاظ نحوی درستی را برای « هستی کامل اعلی » قرار دهیم به این ترتیب این جمله نیز درست نیست که « اگر سنتورها وجود داشته باشند ، آن گاه آنها دم دارند » اما اکنون به نظر می‌رسد موارد ۱ و ۲ بدانگونه که a و b مورد C را نتیجه می‌دهند، نتیجه معرفتی مشابهی بر مورد ۳ دارند یعنی؛ چنان است که گویی ۱ و ۲ این امر را نتیجه می‌دهند که حقیقتی تعقلی است که هستی کامل اعلی وجود دارد. هرچند ، چنانکه دیدیم جمله «یک هستی کامل اعلی وجود دارد » اگر بیان به این معنی باشد که « اگر یک هستی کامل اعلی وجود دارد؛ پس آن گاه وجود دارد» حقیقتی تعقلی را نشان نمی‌دهد.

بنابراین، به نظر می‌رسد که OA1 چنان است که گویی وجود خدا را اثبات می‌کند، اما در اینجا فرد منتقد من می‌تواند خواستار ادامه مطلب به نحو ذیل شود : تمام حقایق تعقلی ، تحلیلی هستند.

بنابراین، اینکه سنتورها دم دارند، حقیقتی تعقلی به شمار می‌رود؛ چراکه سنتور به معنی مخلوقی است با پایین تنه طبیعی یک اسب و بالاتنه یک موجود انسانی و این امر تاحدودی به معنی مخلوقی است که دم دارد و تمام قضایای تحلیلی قابل تحویل به حالت‌های از حیث هستی شناختی بی‌معنایی هستند؛ زیرا فرض کنید که X- سنتور به معنی یک سنتور موجود است. پس جمله « یک X- سنتور وجود دارد» تحلیلی است، اما مگر نه اینکه این جمله مساوی با یک حالت از حیث هستی شناختی بی‌معنا می‌باشد یعنی « اگر یک X - سنتور وجود دارد ، آن گاه او وجود دارد » پس یک تعریف شرطی ، معنایی وجودی یافته است.

« اما اکنون حقیقت امر این باید باشد که دلیل مذکور قائل است به اینکه حقیقتی تعقلی است که ما از جمله « هستی کامل اعلی وجود دارد » بفهمیم ، هستی کامل اعلی تا حدودی به معنی موجودی است

که وجود دارد؛ چون جمله « یک هستی کامل اعلی وجود دارد » قابل تحویل است به جمله « موجودی که هستی قادر اعلی است و وجود دارد؛ پس آن گاه موجود است » و این مورد اخیر ، صریحا هیچ نشانه وجودی بیشتری نسبت به جمله یک X- سنتور (یعنی یک سنتور موجود) وجود دارد» ندارد.

ولی این برهان آن را « برهان مبتنی بر روش تحلیلی » بنامید را می‌توان شکست خورده پنداشت. زیرا فرض کنید « X، وجود بالفعل دارد » بدین معنی است « جمله X وجود دارد ، (۱) یک حقیقت را نشان می‌دهد و (۲) از لحاظ معنایی مساوی نیست با یک جمله شرطی از لحاظ هستی شناختی بی‌معنی.» پس ما می‌توانیم برهان زیر را اقامه کنیم (آن را OA2 بنامید).

۱. تصور یک هستی کامل اعلی تصور موجودی است که تمام صفات کمال آفرین متعالی را دارد.

۲. تصور داشتن وجود بالفعل ، تصور یک صفت کمال آفرین متعالی است.

۳. اینکه یک هستی کامل اعلی ، وجود بالفعل دارد، حقیقتی تعقلی است.

۴. بنابراین، یک هستی کامل اعلی وجود بالفعل دارد، یعنی این جمله که « یک هستی کامل اعلی وجود دارد» یک قضیه از لحاظ هستی شناختی معنادار را نشان می‌دهد.

حال فرض کنید که فرد منتقد من ، به عنوان مخالفت با OA2 ، بیان می‌کند که چون درحقیقت اینکه ، یک هستی کامل اعلی ، وجود بالفعل دارد ، یک حقیقت تعقلی است؛ پس باید این امر صادق باشد که « هستی کامل اعلی » تا حدودی به معنای «موجودی است که وجود بالفعل دارد » بنابراین، هستی کامل اعلائی که وجود بالفعل دارد، به معنی «موجودی که قادر اعلی و غیره است و به عنوان کسی است که وجود بالفعل دارد؛ پس دارای وجود بالفعل

دکارت در تامل پنجم

(Meditation V) چنین استدلال

می‌کند: « تناقض در تصور ما از خدایی (یعنی موجود کامل اعلائی) که وجود ندارد (یعنی موجودی که کمالی مشخص را ندارد) کمتر از تناقض در تصور یک کوه بدون دره (دامنه) نیست » و نتیجه می‌گیرد که وجود از او جدا ناپذیر است بنابراین، او واقعا وجود دارد



است.»

از لحاظ هستی‌شناختی بی‌معنی است که بگوئیم: موجودی که وجود بالفعل واقعی دارد، وجودی بالفعل واقعی دارد، (یعنی اینکه اگر چنین موجودی وجود داشته باشد، آن‌گاه وجود بالفعل واقعی دارد)؛ پس من بانسبت دادن تصور بالفعل به وجود بالفعل واقعی به این مساله پاسخ داده‌ام و اگر ما همچنان ادامه می‌دادیم، هر لحظه بیشتر از قبل این مساله باورنکردنی می‌شد که «هستی کامل‌اعلی» یک چنین معنای به صورت مضحکی ورم کرده را دارا می‌باشد. (این بیان یک شمشیر دو لبه نیست). درحقیقت فرا دلایلهای من به این نیت آورده شده‌اند تا نشان دهند که نتایج استدلالهای بی‌واسطه پیشین، تحلیلی نیست؛ بلکه در عوض حقایق تعقلی از نوع ترکیبی هستند، اما آیا مساله این است که بگوئیم، جمله «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل واقعی دارد» درمعنا متفاوت است با جمله «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل دارد»؟ اگر نه، پس ردیه من، مردود است، اما جواب این است که آنها از لحاظ معنایی متفاوت عمل می‌کنند؛ چرا که آنها به جمله نوعها و جمله نشانه‌های متفاوت برمی‌گردند «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل دارد» معنایی هستی‌شناسانه را به جمله نوع و نشانه یعنی «یک هستی کامل‌اعلی وجود دارد» نسبت می‌دهد درحالی که جمله «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل واقعی دارد» معنایی هستی‌شناختی را به یک جمله (نوع و نشانه) دیگری نسبت می‌دهد یعنی، به این جمله که «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل دارد» و همچنین در مورد جمله «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل واقعی

روشن است که جمله اخیر قویا شبیه است به جمله «X- سنتورها (سنتورهای موجود)، وجود دارند»؛ زیرا اگر تمام آنچه را که OA2 آن را تضمین می‌کند، نتیجه‌ای باشد که با آن مواجه شدیم، پس از لحاظ هستی‌شناختی استدلالی مرده به شمار می‌رود. اما اکنون به تعریف زیر توجه کنید: فرض کنید «X وجود واقعی بالفعل دارد» بدین معنی است که «جمله X وجود بالفعل دارد، ۱. یک حقیقت رانشان می‌دهد ۲. در معنا مساوی نیست با هر جمله شرطی از لحاظ هستی‌شناختی بی‌معنی»

پس ما می‌توانیم برهان بعدی را اقامه کنیم (آن را OA3 بنامید)

۱. تصور هستی کامل‌اعلی، تصور موجودی است که هر صفت کمال‌آفرین متعالی را دارد.

۲. تصور داشتن وجودی واقعی و بالفعل، تصور یک صفت کمال‌آفرین متعالی است.

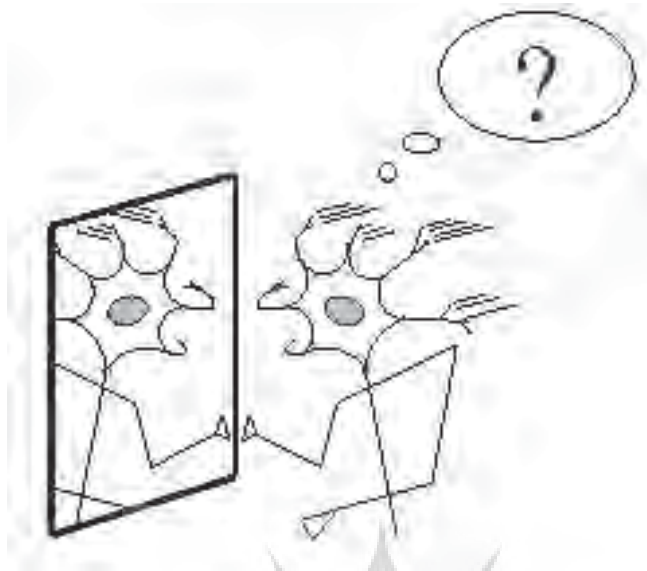
۳. همچنین اینکه یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل واقعی دارد، حقیقتی تعقلی است.

۴. بنابراین، یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل واقعی دارد یعنی «یک هستی کامل‌اعلی وجود بالفعل دارد»

۵. بیانگر یک قضیه از لحاظ هستی‌شناختی بامعناست؛ یعنی نتیجه OA3 از لحاظ هستی‌شناختی با معنا می‌باشد. اکنون اگر فرد منتقد من این نکته را بیان کند که «هستی کامل‌اعلی» به معنی «موجودی است که قادر اعلی و غیره می‌باشد و وجود بالفعل واقعی دارد» بنابراین، تمام آنچه را که ما مجازیم از OA3 نتیجه بگیریم، این است که

برهان هستی‌شناسی از بدیهی‌ترین نقطه، حرکت خویش را آغاز می‌کند: «من». آیا به راستی کسی را می‌توان یافت که وجود خویش را انکار کند؟ خیر و اگر چنین کسی پیدا شود بی‌شک (آگاهانه یا ناآگاهانه) اقدام به اثبات خویش کرده است؛ زیرا اقدام به انکار چیزی نموده که پیشاپیش آن را پذیرفته است (چون در قضیه «من نیستم» تصور موضوع قضیه (من) مقدم بر تصور محمول است). اما از وجود من چگونه می‌توان به وجود خدا رسید؟ برهان هستی‌شناختی بر این باور است که هر فردی اگر به درون من خویش و مفاهیم موجود در آن بنگرد، به این نتیجه خواهد رسید که مفهوم «یک هستی کامل‌اعلی» را به طور فطری در خود دارد و اگر کسی هم بدان واقف نباشد، فعلیت فطرت او به تأخیر افتاده یا دچار خدشه شده است





چون تصور هستی کامل اعلی، در میان سایر اشیاء، تصور موجودی است که خالق نامخلوق سایر چیزهاست، پس اینکه هر هستی کامل اعلایی، می تواند خالق نامخلوق سایر چیزها باشد، حقیقتی عقلی (ضروری) است و بنابراین اثبات دو یا تعداد بیشتری هستی کامل، انسان را مرتکب این نتیجه منطقی محال می کند که موجوداتی هستند که هم مخلوقند و هم نامخلوق

بحث پردازد که: معینا، این امر تا حدی قانع کننده است و از این رو **OA1** را باطل می کند، به همین دلیل تمام فرادلیلهایی که با آن مواجه شدیم را رد می کند: به طوری که نتایج اخیر را در هیچ دستاورد معرفتی داخل نمی داند، اما همچنانکه هر فیلسوفی می داند، قاعده وضع مقدم یک فرد همان قاعده رفع تالی شخصی دیگر است.

ومن اذعان می کنم باور نکردنی است برهانی که با آن مواجه شدیم تمام فرا دلایلی را رد کند و بنابراین باور نکردنی است که **OA1** را رد می کند، اما براهینی که با آنها مواجه شدیم آیا این طور نیست که نه تنها وجود یک هستی کامل اعلی را اثبات نمی کنند؛ بلکه وجود بی نهایت زیادی از هستیهای کامل اعلی را نیز اثبات نمی کنند؟ و آیا این دلیل خوبی نیست که فرض کنیم اشکالی در کار می باشد؟ جواب این است که چون تصور هستی کامل اعلی، در میان سایر اشیاء، تصور موجودی است که خالق نامخلوق سایر چیزهاست، پس اینکه هر هستی کامل اعلایی، می تواند خالق نامخلوق سایر چیزها باشد، حقیقتی عقلی (ضروری) است و بنابراین اثبات دو یا تعداد بیشتری هستی کامل، انسان را مرتکب این نتیجه منطقی محال می کند که موجوداتی هستند که هم مخلوقند و هم نامخلوق.

اجازه دهید بحث را باز کنیم. بگذارید هستیهای کامل اعلایی که با آنها مواجه شدیم را با نامگذاری هر یک از آنها از یکدیگر مجزا کنیم. یکی را «خدای ۱» دیگری را «خدای ۲» بعدی را «خدای ۳» و همین طور تا به آخر. و فرض کنید خدای ۱ ضرورتا خالق نامخلوق سایر اشیاء است. پس خدای ۲ و ۳ دیگر

حقیقی دارد « و غیره. باید تاکید کرد که ما در اینجا با یک تسلسل غیرقابل قبول مواجه نیستیم، به همین علت فرد منتقدم قبلا مستاصل شد جمله نشانه های بیشتری برای وارد شدن به این تسلسل وجود ندارد مطمئنا جمله نوعها در صورت نداشتن معادلهایی از جمله نشانه ها وجود ندارند.

اما آیا مساله این نیست که هیچ نمونه دیگری از حقایق عقلی وجود ندارد که به روشنی حقایقی ذاتا شرطی نباشد؟ و آیا این امر برهانهای مرا متزلزل نمی کند؟ جواب سوال اول « خیر است؛ زیرا برخلاف بداهت است که بگوئیم: این جمله که « حقیقتی عقلی است که تمام اعداد بین عدد ۸ و عدد ۱۰ فرد هستند » مساوی است با این جمله « حقیقتی عقلی است که اگر به طور کلی یک عدد بین عدد ۸ و عدد ۱۰ موجود باشد، آن گاه آن عدد فرد است » یا « اگر اعداد ۸ و ۱۰ وجود داشته باشند و یک عدد به طور کلی بین آن دو عدد موجود باشد، آن گاه آن عدد فرد است. »

البته بی نهایت از چنین مثالهایی می توان افزود. پاسخ دیگر به فرد منتقد من اکنون قابل حصول است نه تنها او باید **OA1** را رد کند؛ بلکه باید شمار بی نهایت زیادی از فرا دلایلی را رد کند تا جایی که ناتوان شود. به عبارت دیگر او، تنها یک برهان در دفاع از موضع خود دارد، یعنی این برهان که نمونه های دیگری در مورد حقایق عقلی نامشروط وجود ندارند و همچنانکه تا کنون دیده ایم، آن استدلال از یک برهان به روشنی قانع کننده به دور است. اینجا فرد منتقد من، احتمالا آرزو می کند به این

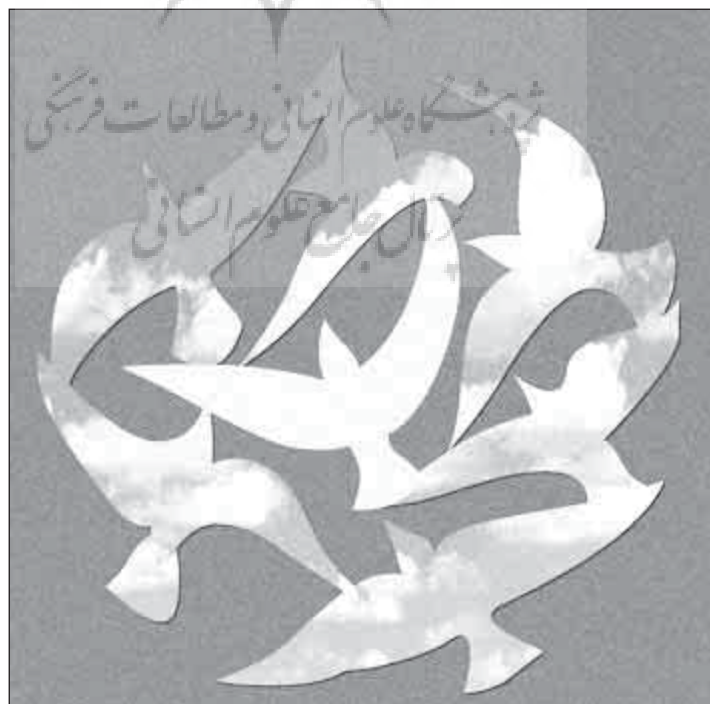
از جهانی که در آن بیش از یک هستی کامل اعلی وجود دارد و جهانی است که هم به نحو غیرقابل تحمل هرج و مرج نیست وهم هست.

اما هستیهای تقریبا کامل اعلی یعنی هستیهایی که تمام کمالات یک هستی کامل اعلی را دارند، به جز اینکه خالق نامخلوق سایر اشیاء نیستند، چگونه می‌باشند؟ جواب این است که تصور هستی کامل اعلی تصور موجودی است که احتمالا نمی‌تواند از تعداد و مقدار کمالات خودش برتر باشد یا حتی با آن برابری کند بنابراین، آن هستیهای تقریبا کامل اعلی نیز منطقا ناممکن هستند، بدین ترتیب وجود آنها بهتر از عدم آنان نیست.

اما فرض کنید که کسی تصور الوهیت‌های پایین مرتبه را ارائه دهد؛ یعنی هستیهایی که واجد برخی از صفات هستند که در رابطه با هستی کامل اعلی کمالات به شمار می‌روند، از جمله وجود، اما تعداد کمتر و به لحاظ درجه پائین تر، ما چگونه باید در مورد این تصور بحث کنیم؟ جواب این است که در این تعریف، اینکه الوهیت‌های پایین مرتبه وجود دارند تا حدودی به این معناست که «هستیهای موجود که برخی از کمالات هستی کامل اعلی را دارند، وجود دارند» و از جمله می‌خواست تحقیقی را بر طبق هرگونه تبدیلهای از لحاظ نحوی درست برای «موجوداتی که برخی از کمالات یک هستی کامل اعلی را دارند» بیان کند، اما حقایقی تهی از این دست در معرض

خدایان همگی مخلوق (خدای ۱) هستند و به این ترتیب شبه هستیهای کامل اعلی به وسیله چیز دیگری خلق نشده اند. بنابراین، آنها منطقا ناممکن می‌باشند و آنچه منطقا ناممکن باشد، یقینا هیچ نسبتی با آن موجودی ندارد که وجود برایش یک کمال است یعنی تصور یک وضعیت منطقا ناممکن مانند آن تصویری نیست که بدست آوردنش تصور یک کمال باشد. وضعیتهای منطقا ناممکن چنان‌اند که به دست نیاوردن آنها بهتر از بدست آوردنشان است به این دلیل که یک قضیه ضرورتا کاذب، هر قضیه‌ای را به دنبال دارد. همچنین اگر یک وضعیت منطقا ناممکن حاصل می‌شد، پس جهان به نحو غیرقابل تحملی به هرج و مرج گرفتار می‌آمد. البته این درست است که چون «تحقق یک وضعیت منطقا ناممکن» ذاتا یک کذب ضروری است، به همان اندازه نتیجه می‌دهد که جهان به صورت غیرقابل تحمل هرج و مرج نیست، اما چون جهان هرج و مرج غیرقابل تحمل می‌بود، به روشنی بهتر است تا که هیچ وضعیت منطقا ناممکن محقق نشود؛ یعنی اگر سایر شرایط یکسان باشد، جهانی که مطلقا به صورت غیرقابل تحملی هرج و مرج نیست، بهتر است از جهانی که هم به صورت غیرقابل تحملی هرج و مرج نیست و هم هست یا در حالت مساوی بودن سایر شرایط، جهانی که در آن تنها یک هستی کامل اعلی وجود دارد و یک جهان به نحو غیرقابل تحملی هرج و مرج نیست بهتر است

هستیهای تقریبا کامل اعلی یعنی هستیهایی که تمام کمالات یک هستی کامل اعلی را دارند، به جز اینکه خالق نامخلوق سایر اشیاء نیستند، چگونه می‌باشند؟ جواب این است که تصور هستی کامل اعلی تصور موجودی است که احتمالا نمی‌تواند از تعداد و مقدار کمالات خودش برتر باشد یا حتی با آن برابری کند بنابراین، آن هستیهای تقریبا کامل اعلی نیز منطقا ناممکن هستند، بدین ترتیب وجود آنها بهتر از عدم آنان نیست



ترجمه به شرطی های از لحاظ هستی شناختی عقیم و پوچی هستند. در غیر این صورت، جملاتی مانند « سنتورها (اژدها ها وغیره) موجود ، وجود دارند » را به یک هستی شناسی به نحو پریشانی ورم کرده ، پایبند می کند. این بدین معنی است که جمله « الوهیت های پایین مرتبه وجود دارند » در معنا با این جمله شرطی از لحاظ هستی شناختی عقیم یعنی « اگر الوهیت های پایین مرتبه وجود دارند ، پس آنها وجود دارند » مساوی است .

از نظر اثبات پذیری و در حقیقت شهودی بودن جمله « الوهیت های پایین مرتبه (چنین تعریف شده اند) وجود دارند » از لحاظ هستی شناختی عقیم است.

همچنین غیر قابل قبول است که جمله الوهیت های پایین مرتبه را چنین تعریف کنیم که موجوداتی هستند که « تمام صفاتی (هر آنچه ممکن است) که نسبت به هستی کامل اعلی ، کمالات به شمار می روند به جز ... دارند » آن هم درجایی که « وجود » نوعی تکامل نیست؛ زیرا تصور کمال متعالی چنین است که تعدادی از کمالاتی را که ما می توانستیم بدان بیفزائیم در مقایسه با تمامیت کمالات هستی اعلی تنها قطره ای از اقیانوس می باشد به طور طبیعی برای ما ناممکن است که آن قدر استثنائات بدان بیفزاییم تا الوهیت های پایین مرتبه را بسازیم ، اما همچنانکه در روشی که با آن تعریف شد، این امر از لحاظ منطقی ممکن است. این بدان علت است که این تعداد از کمالاتی که ما می توانیم بدان بیفزائیم. تنها درصد کمی از کمالات هستی کامل اعلی را می سازند بنابراین، هر جهان ممکنی که در آن یک هستی کامل اعلی و یک الوهیت پایین مرتبه وجود داشته باشد، جهانی است که در آن الوهیت پایین مرتبه درصد بالایی از کمال یک هستی کامل اعلی را دارد و چنین جهان ممکنی وجود ندارد، اما بدین ترتیب چنانکه دیدیم، اینکه یک هستی کامل اعلی وجود دارد، حقیقتی تعقلی است بنابراین، در هر جهان ممکنی یک هستی کامل اعلی وجود دارد و هیچ جهان ممکن نیست که یک خدای پایین مرتبه در آن موجود باشد . خداوندان پایین مرتبه مثل هستی های تقریباً کامل اعلی ، منطقاً ناممکن اند و بنابراین وجود آنها از عدمشان بهتر نیست. اگر برهان های من درست است پس جمله « خدا وجود دارد » به لحاظ شهودی یک حقیقت تعقلی از لحاظ هستی شناختی با معنا می باشد:

یعنی اینکه خدا ضرورتاً وجود دارد، امری شهودی به شمار می رود، اما گزاره P وجود دارد اگر صادق باشد، ضرورتاً صادق است پس P وجود دارد و اگر کاذب باشد ضرورتاً کاذب است .

زیرا فرض کنید که جهان ممکنی هست که گزاره P در آن صادق است؛ پس در آن جهان آن گزاره ضرورتاً صادق است و آنچه ضرورتاً در یک جهان ممکن صادق است (مثلاً « $5+7=12$ ») ضرورتاً در یک جهان بالفعل نیز صادق است. (جهان ممکنی وجود ندارد که در آنچه یک گزاره ممکن در جهان بالفعل است مانند: « علف سبز است » ضرورتاً صادق باشد) نتیجه این است که اگر گزاره P کاذب باشد ، پس آن حتی امکاناً صادق نیست .

بنابراین، می توانیم یک برهان دیگر برای وجود خدا بسازیم :

۱. اگر خداوند منطقاً ناممکن نباشد ، پس ضرورتاً وجود دارد.

۲. خداوند منطقاً ناممکن نیست.

۳. بنابراین خداوند ضرورتاً وجود دارد.

البته این برهان فایده ای معرفتی را بنا نمی کند مگر اینکه مورد ۲ در معرض دفاع باشد، اما در حقیقت به عنوان یک دفاع ، قابل دسترس است .

A. تصور هستی کامل اعلی ، تصور موجودی است که تماماً صفات کمال آفرین متعالی را دارد .

B. تصور چنین موجودی که منطقاً نامتناقض است، تصور یک صفت کمال آفرین متعالی است.

C. این امر که تصور یک هستی کامل اعلی منطقاً نامتناقض است ، حقیقتی تعقلی می باشد

D. بنابراین، تصور یک هستی کامل اعلی در حقیقت تصویری منطقاً نامتناقض است.

احتمال دارد کسی یک بار دیگر این نکته را ادعا کند که هر آنچه را که مورد C آن را تضمین می کند، یک نتیجه از لحاظ هستی شناختی بی معنا است که اگر تصور یک هستی کامل اعلی مصداق خارجی یافته باشد، آن گاه آن تصور منطقاً نامتناقض است، اما فرادلیلهایی که شبیه است به فرا دلیلهایی که قبلاً با آنها مواجه شدیم، در این مورد قابل دسترس است. بنابراین، بگذارید جمله « تصور X حقیقتاً از لحاظ منطقی نامتناقض است » بدین معنی باشد که « این جمله که تصور X منطقاً نامتناقض است ابتدا یک حقیقت را بیان می کند و بعد از آن به یک نتیجه از لحاظ هستی شناختی بی معنا قابل تحویل نیست » پس ما می توانیم یک فرادلیل را از مساله ای که قبلاً با آن مواجه شدیم بدست بیاوریم، تنها از طریق توجه کردن به اینکه تصور شکل گرفته در باره فهم موجود از لحاظ منطقی و حقیقتاً نامتناقض، تصور یک صفت کمال آفرین متعالی است. من می توانم واقعا به امر از لحاظ منطقی نامتناقض بالفعل برگردم و همین طور تا بی نهایت تا جایی که فرد منتقدین ، مستاصل گردد.

اگر سایر شرایط یکسان باشد، جهانی که مطلقاً به صورت غیر قابل تحملی هرج و مرج نیست، بهتر است از جهانی که هم به صورت غیر قابل تحملی هرج و مرج نیست وهم هست یا در حالت مساوی بودن سایر شرایط، جهانی که در آن تنها یک هستی کامل اعلی وجود دارد و یک جهان به نحو غیر قابل تحملی هرج و مرج نیست بهتر است از جهانی که در آن بیش از یک هستی کامل اعلی وجود دارد و جهانی است که هم به نحو غیر قابل تحمل هرج و مرج نیست وهم هست

